

Typology of Catholic Christianity's Theological Interpretations of the Compatibility or Incompatibility of the Catholic Religion with the Universal Declaration of Human Rights

Mohammad Hoseyn Taheri Akerdi

Received: 31 August 2021 / Accepted: 24 November 2022

Abstract

The Universal Declaration of Human Rights was adopted by the United Nations in 1948, in 30 articles, claiming respect for human dignity, freedom, and human rights. In this declaration, topics such as personal, civil, political, economic, social, and cultural human rights are emphasized. This paper aims to examine the views of the Catholic Church on human rights, considering the problems of human rights that are raised in comparison with Islamic views. In Catholic Christianity, there were three theological interpretations of human rights issues. In these types of interpretations, some believe that the issues of human rights and Christianity are compatible with each other and have a close relationship, which is guaranteed by the principles of the Bible. Others, taking a position against the secularists, believe that the foundations of human rights are necessarily theological and rooted in the Bible. The third group, on the contrary, insists on the incompatibility between Christian theology and human rights. Using a descriptive-analytical approach and qualitative content analysis method, this article introduces the topic of human rights and expresses different types of Catholic interpretations of the Universal Declaration of Human Rights. In addition, it considers the third point of view, which expresses the incompatibility between Christian theology and human rights, to be more consistent with the theological foundations of Catholic Christianity. The article rejects the evidence of the first two views and provides evidence for the third one and concludes that the nature of Christian teachings and dogma is incompatible with the Universal Declaration of Human Rights and, therefore, the claim of compatibility is more political.

Keywords: Christianity, Catholicism, Catholic Church, Universal Declaration of Human Rights, Christian Theology.

1. Assistant Professor, Department of Religions, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran, taheeri-akerdi@iki.ac.ir.

© The Author(s) 2022. Published by University of Religions and Denominations Press. This is an Open Access article, distributed under the terms of the Creative Commons Attribution licence (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>), which permits unrestricted re-use, distribution and reproduction, provided the original article is properly cited.

شروشاهی ادیانی

«مقاله پژوهشی»

پال دهم، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ص ۳۴-۸

گونه‌شناسی تفاسیر الاهیاتی مسیحیت کاتولیک از سازگاری یا ناسازگاری مذهب کاتولیک با اعلامیه جهانی حقوق بشر

محمدحسین طاهری آکردی*

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۳]

چکیده

اعلامیه جهانی حقوق بشر با ادعای احترام به شأن انسان، آزادی و حقوق مترتب بر بشر در سال ۱۹۴۸، و در ۳۰ ماده به تصویب سازمان ملل رسید. در این اعلامیه بر مباحثی همچون حقوق شخصی، مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان تأکید شده است. این نوشتار با توجه به اشکالات حقوق بشری که در مقایسه با دیدگاه‌های اسلامی مطرح می‌شود در صدد است بررسی کند که در کلیسای کاتولیک درباره حقوق بشر چه دیدگاه‌هایی وجود دارد. در مسیحیت کاتولیک سه گونه تفسیر الاهیاتی، در مواجهه با مباحث حقوق بشری صورت گرفت. در این گونه‌های تفسیری، برخی معتقدند مباحث حقوق بشری و آیین مسیحیت با یکدیگر سازگار بوده و ارتباط وثیقی با هم داشته و مبانی کتاب مقدسی تضمین‌کننده این ارتباط است. گروهی نیز با موضع‌گیری در برابر سکولارها معتقدند مبانی حقوق بشری، بالضروره الاهیاتی‌اند و خود، در کتاب مقدس ریشه دارند. دسته سوم، بالعکس، بر ناسازگاری الاهیات مسیحی و حقوق بشر پافشاری می‌کنند. این نوشتار با رویکردی توصیفی تحلیلی و با روش تحلیل محتوای کیفی مقوله حقوق بشر را معرفی، و گونه‌های مختلف تفاسیر کاتولیک از اعلامیه جهانی حقوق بشر را بیان می‌کند و دیدگاه سوم را که مبین ناسازگاری الاهیات مسیحی با حقوق بشر است، منطبق‌تر با مبانی الاهیاتی مسیحیت کاتولیک می‌داند. ادله دو دیدگاه اول را مردود می‌شمرد و شواهدی برای دیدگاه سوم بیان می‌کند و نتیجه می‌گیرد که ماهیت آموزه‌ها و دگمای مسیحی، با اعلامیه جهانی حقوق بشر ناسازگار است و ادعای سازگاری بیشتر جنبه سیاسی دارد.

کلیدواژه‌ها: مسیحیت، کاتولیک، کلیسای کاتولیک، اعلامیه جهانی حقوق بشر، الاهیات مسیحی.

* استادیار گروه ادیان، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ایران taheri-akerdi@iki.ac.ir

مقدمه

موضوع حقوق بشر، مقوله‌ای است با تاریخی پُرفراز و نشیب. گاه محل توجه بوده است، مانند برخی قوانین مجلس مهستان در ایران باستان یا قوانین مجلس سنا در روم باستان، و گاه با بی‌مهری تاریخی مواجه شده است. برده‌داری، فاصله طبقاتی، سلب آزادی و اموری از این دست جزء قوانین عادی و جاری بوده هرچند اهمیت این مسائل بر کسی پوشیده نبوده است. دلیل این تفاوت در رفتار و نیاز بشر به حقوق بشر را می‌توان در طبیعت انسان‌ها جست‌وجو کرد. انسان‌ها موجوداتی مدنی بالطبع‌اند که از شعور و غریزه اجتماعی برخوردارند و نمی‌توانند به‌تنهایی و بدون ارتباط با دیگران، زندگی روزانه‌شان را کنترل و نیازهایشان را برطرف کنند. از این‌رو تنها زندگی کردن هرگز نمی‌تواند هدف از خلقت انسان را، آن‌گونه که همه ادیان و فلسفه‌های جهان بر آن تأکید دارند، تأمین کند؛ از این‌رو همبستگی و حس همبستگی اجتماعی، فی حد ذاته، در ماهیت بشر وجود دارد و انسان، حیوانی وابسته به اجتماع معرفی می‌شود. «اجتماعی بودن انسان و ارتباطات متقابل میان نوع بشر، تبیین یک سری حدود، وظایف و حقوق را ضروری می‌کند. از همین جا است که مقوله حقوق بشر شکل می‌گیرد» (Ali, 2017: 35).

اعلامیه جهانی حقوق بشر، از یک سو از جمله گام‌هایی است که بشر برای تحقق حس همبستگی اجتماعی به تدوین آن مبادرت ورزیده و از سوی دیگر برای پایان دادن به اندیشه‌ای است که قرن‌ها معتقد بود بشر موجود ذی‌حقی نیست، بلکه موجودی دارای تکلیف است. این تفکر، عدالت و آزادی را برای همه قائل نبود. تدوین و تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر بر هر دو جنبه سلبی و ایجابی این امر تأکید کرد و سبب ظهور نگرشی نو در علوم انسانی شد. یوئیل فینبرگ، در کتاب *وظایف، حق و دعاوی، حقوق بشر را همچون دارایی‌هایی باارزش و واجب در نظر می‌گیرد* (Feinberg, 1966: 2). اعلامیه مذکور شامل سی ماده است که به تشریح دیدگاه سازمان ملل متحد درباره حقوق بشر می‌پردازد. با توجه به اینکه تاکنون، در زمینه ارتباط حقوق بشر و آیین مسیحیت کاتولیک، اثر علمی مدونی به زبان فارسی یافت نشده، این نوشتار در صدد است با رویکرد

توصیفی تحلیلی و با روش تحلیل محتوای کیفی بر مبنای جست‌وجوی کتاب‌خانه‌ای و بر اساس متون اصلی، پس از توضیح اجمالی اعلامیه جهانی حقوق بشر، رابطه میان مسیحیت کاتولیک و مقوله حقوق بشر، و مهم‌ترین سند ساخته بشر درباره این حقوق، یعنی اعلامیه جهانی حقوق بشر، را بکاود.

رنه کازین، بنیان‌گذار مؤسسه بین‌المللی حقوق بشر در استراسبورگ فرانسه و برنده جایزه نوبل صلح بین‌الملل، نویسنده اعلامیه جهانی حقوق بشر است که تأکید می‌کند این اعلامیه، فراتر از نوعی طرح اجتماعی، سیاسی یا دینی، به دنبال این است که تضمینی حداقلی برای احترام به شأن انسان در جهان باشد. هدف این اعلامیه که در سپتامبر ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد قرائت شد، همان تشویق به احترام نهادن به حقوق و آزادی‌های بشر است. این سند بر حقوق شخصی، مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان تأکید می‌کند. در میان حقوقی که در این اعلامیه ذکر شده است می‌توان به حق زندگی، آزادی، امنیت، محاکمه صحیح، آزادی فکر و بیان، تأکید بر آزادی شخصی، حق انتخاب دین، و حق آموزش اشاره کرد.^۱

با تمام این تفاسیر هنوز تعریف دقیقی از مقوله حقوق بشر مطرح نشده (Tabi, 2017: 24) و حتی اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آن را تعریف نکرده است (Haas, 2014: 2). هرچند تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است. مثلاً در کمیسیون حقوق بشر استرالیا حقوق بشر، حقوق و آزادی‌هایی تعریف شده است که دربردارنده ابزارهای بین‌المللی خاص برنامه‌ریزی شده است. در این کمیسیون، حقوق و آزادی‌ها به عنوان تعریفی خاص از حقوق بشر معرفی شده است. کلمنتس ناتان آن را با عنوان آزادی و برابری تعریف کرده است (نک: Tabi, 2017: 24-25). در تعریف بوکار و بارنت نیز چنین بیان شده است: «دسته‌ای از ادعاها که هر شخصی می‌تواند به دلیل انسان‌بودنش آن را داشته باشد» (Bucar & Barnett, 2005: 3). در تعریف دیگری آمده است که حقوق بشر ادعاهایی را درباره اختیار و برابری، حقوق و آزادی‌هایی که افراد دارا هستند، از لحظه تولد، صرف نظر از نژاد، رنگ، اعتقاد، جنس و سلاقی، در بر می‌گیرد (Haas, 2014: 2). فقدان اجماع درباره تعریف حقوق بشر باعث شده است در فهم آن ابهاماتی روی دهد (Tabi, 2017: 24, 32).

در منابع فارسی نیز از حقوق بشر بسیار بحث شده و تعاریف متعددی برای آن مطرح کرده‌اند که بسیاری از این تعاریف بر مبنای تعریف «حق» است. مثلاً امامی معتقد است «آن اختیاری است که قانون برای فرد شناخته که بتواند عملی را انجام و یا آن را ترک نماید» (امامی، ۱۳۹۳: ۲/۴). کاتوزیان نیز درباره تعریف حقوق بشر می‌گوید: «برای تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق موضوعه، برای هر فرد امتیازاتی در برابر دیگران می‌شناسد و توانایی خاصی به او اعطا می‌کند که حق می‌نامند و جمع آن حقوق است و حقوق فردی نیز گفته می‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۴۷: ۵/۱). جعفری لنگرودی نیز می‌نویسد: «قدرتی که از طرف قانون به شخص داده شده» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸: ۲۱۶). محمدمامین احمدی، در سخنرانی خود در سمینار آموزگاران حقوق بشر در سال ۱۳۹۲، حقوق بشر را عموماً از حقوقی می‌شمرد که «هر فرد انسانی صرفاً از آن جهت که انسان است فارغ از رنگ پوست، نژاد، دین، منشأ اجتماعی، موقعیت اجتماعی و جنسیت دارای آن است» (احمدی، ۱۳۹۲: ۱۲). بنابراین، گرچه نمی‌توان تعریف جامع و مانعی از حقوق بشر پیش کشید، اما می‌توان در این مقاله بر همان تعریف کلی کمیسیون حقوق بشر استرالیا که می‌گوید: «حقوق بشر یعنی حقوق و آزادی‌ها» اکتفا کرد و بر همین اساس تحقیق را ادامه داد. می‌توان برآورد کلی این تعاریف را چنین بیان کرد که حقوق بشر اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوقی است که برای حفظ نظم و تنظیم روابط اجتماعی، هر فرد به طور ذاتی، فطری، به صرف انسان بودن از آن بهره‌مند می‌شود.

به نظر می‌رسد بحث‌های حقوق بشری امروزه در بخش‌های مختلف جهان تاریخچه متفاوتی دارد. در اروپا تاریخچه حقوق بشر، با روش‌های مختلفی بحث شده است. دست‌یابی به حقوق بشر و کاربست آن مراحل و دشواری‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است. تغییر قدرت‌ها از حکومت سلطنتی و دیکتاتوری به دموکراسی و آزادی بیان، مسیر دست‌یابی به این هدف را هموار کرده است. نظامات سیاسی متعددی که ادعای تضمین دموکراسی داشتند، سرآغازی برای بیداری وجدان بشر در زمینه حقوقشان است. این آگاهی و بیداری وجدان، نتیجه کشمکشی یک‌روزه نیست، بلکه مسیری طولانی را طی کرده است (Ali, 2017: 36).

از مهم‌ترین عوامل سبب‌ساز در نگارش متن اعلامیه حقوق بشر، انقلاب‌هایی است که در آگاهی انسان‌ها مؤثر بود؛ مانند انقلاب‌های انگلیسی در ۱۶۴۰-۱۶۸۹ که از آن به «جنگ شهری» یاد می‌شود؛^۲ و به تبع آن صلح وستفاليا؛ انقلاب آمریکا و فرانسه در ۱۷۷۶-۱۷۸۹ و انقلاب‌های سراسر اروپا در ۱۸۴۸، که همگی در افزایش مشارکت سیاسی و مدنی تأثیرگذار بود (Huhle, 2010: 19). همچنین، دیگر عامل مؤثر در تدوین اعلامیه حقوق بشر، وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم بود، که با قتل و کشتار همراه شد و رژیم نازی به واسطه آن در شأن انسان، خشونت‌های بسیار روا داشت (نک: Ghanea-Hercock & et al., 2007: 25؛ Ziebertz & Sterkens, 2018: 2). پس از آن، به واسطه مجمع بزرگ نورنبرگ، ملت‌ها تصمیم گرفتند در سال ۱۹۴۸ در نیویورک، مجمع عمومی سازمان ملل، گرد هم آیند و قوانین بین‌المللی حقوق بشر را تنظیم کنند.

۱. گونه‌شناسی دیدگاه‌های مسیحیت کاتولیک درباره بیانیه جهانی حقوق بشر

رابطه میان مسیحیت و بحث حقوق بشر از همان ابتدا رابطه‌ای مبهم بوده است. صدها سال کلیسای کاتولیک با کسانی که ارزش‌های اخلاقی و آداب و رسوم مسیحی را نمی‌پذیرفتند، با شکنجه و ناپردباری رفتار می‌کرد (Villa-Vicencio, 1999-2000: 579). از این‌رو محققان مسیحی در تطبیق مسیحیت با مسئله حقوق بشر واکنش‌های مختلفی در سنت مسیحی از خود نشان داده‌اند. بررسی گونه‌شناسی دیدگاه‌های مسیحیت کاتولیک درباره اعلامیه حقوق بشر، سه گونه کلی را نشان می‌دهد:

۱. برخی به سازگاری میان آموزه‌های مسیحی و اعلامیه جهانی حقوق بشر قائل‌اند و معتقدند حقوق بشر در متون مقدس مسیحی وجود دارد و مقوله حقوق بشر گرچه مبانی فکری و الاهیاتی متفاوتی با مسیحیت دارد اما با ارزش‌های مسیحی منافاتی ندارند.

۲. برخی دیگر بر تأثیرپذیری اعلامیه حقوق بشر از مبانی مسیحیت تأکید دارند. آنها معتقدند مقوله حقوق بشر باید به واسطه فضیلت‌های مسیحی شکل یابد و آنچه بیان شده خود بر ارزش‌های مسیحی استوار بوده و باید تقویت شود. یعنی انسان‌محورها با الگوبرداری از کتاب مقدس به این اصول دست یافتند.

۳. دسته سوم معتقدند تعالیم حقوق بشری با تعالیم مسیحی ناهم‌ساز است. نمی‌توان اینها را با یکدیگر جمع کرد و این ناسازگاری به سبب تفاوت در مبانی الاهیاتی و عقیدتی است.

در این مقاله این سه دیدگاه را تحلیل می‌کنیم و با توجه به الاهیات مسیحی می‌سنجیم.

۱.۱. سازگاری اعلامیه جهانی حقوق بشر با مبانی الاهیاتی کلیسای کاتولیک

دیدگاه اول قائل است که گرچه مبانی فکری مسیحیت با انسان‌محوری متفاوت است، اما مفاد اعلامیه حقوق بشر تعارضی با اصول مسیحیت ندارد و این سازگاری می‌تواند سبب همکاری نیز باشد. این گروه معتقدند ریشه‌های عمیق آرمان‌های حقوق بشر در فواصل مختلفی از تاریخ مسیحیت تصدیق شده، و در سراسر تاریخ کلیسا، تصحیح اشکالات مرسوم برای قانع کردن بیشتر افراد جامعه و جلوگیری از سوءاستفاده‌های محتمل، متداول بوده است (Stackhouse & Healy, 1996: 485). نظریه حقوق طبیعی (حقوق بشر امروزی) که از طریق فلاسفه سکولار علم سیاست در عصر روشنگری همانند هابز و لاک به وجود آمده، تحت تأثیر وکلا، الاهی‌دانان، فلاسفه، و نظریه‌پردازان سیاسی‌ای بوده که تحت تأثیر الاهیات مسیحی بوده‌اند. در واقع، آنها مبدع این دسته از حقوق نبودند (Witte & Green, 2011: 42).

ماریتیان، شارح کاتولیکی نظریه حقوق طبیعی معتقد است حقوق طبیعی «فرمولی ایدئال برای پیشرفت موجودی معین است» (Maritain, 1951: 86) و فقط در صورتی که انجیل در عمق وجود انسان نفوذ کند حق طبیعی، ثمره و کمالش ظاهر می‌شود (همان: ۹۰). از این رو اگر به کتاب مقدس رجوع کنیم درمی‌یابیم که کتاب مقدس کتابی است که نه تنها برای ارزش و شأن افراد، از هر نسلی که باشند، احترام قائل است، بلکه نگرانی خاصی برای بسیاری از افراد آسیب‌پذیر جامعه دارد. الاهیات مسیحی تصدیق‌کننده این موضوع است، چراکه از لحاظ الاهیاتی، مقوله حقوق بشر، در عمل خدا ریشه دارد (Allen, 1988: 349).

خداوند، انسان‌ها را به صورت خود آفریده است (پیدایش ۱: ۲۶). از این‌رو اگر خداوند، محبت، عادل، آزاد، مهربان، وفادار و مانند آن است، انسان به عنوان تمثال و نماد خالقیت او، به تناسب، این ویژگی‌ها را دارد. بنابراین، هر انسانی دارای شأن و ارزشی والا است. با خلق شدن در تصویر خدا و به منظور دست‌یافتن به شباهت ازلی ابدی با او، انسان به عنوان اشرف مخلوقات، مدیر خلقت یا واسطه‌ای اصیل مابین دنیای مادی و روحانی، متلبس به حقوقی شد که مسئولیت‌های بسیار برایش به همراه داشت (نک: مزامیر ۸: ۱). استفان فلوریا در کتاب خود، دو نوع حقوق و آزادی برمی‌شمرد. یکی حقوق و آزادی‌هایی که از شأن هستی‌شناختی انسان برمی‌خیزد، مانند حقوق و آزادی‌های عقل (حق منطقی دانستن و فلسفه خلقت)، حقوق و آزادی‌های اراده (انتخاب در مسیر رشد) و حقوق و آزادی‌های احساس (ارتباط با خدا، دیگران و خود)؛ و دیگری حقوق و آزادی‌هایی که به واسطه سازمان‌دهی‌های اجتماعی به وجود می‌آیند و مرتبط با وحی و الهام نیستند، بلکه از حقوق انحصاری بشرند که هدف در آن رعایت شأن انسان و تأمین صلح جهانی است. هر دو گروه را اخلاق مسیحی تأیید می‌کنند (نک: Florea, 2017). در کتاب کلیسا و حقوق بشر آمده است:

کلیسای کاتولیک درباره مبنای حقوق بشر بر جایگاه والای آن تأکید کرده و این مسئله را لازمه ذاتی ماهیت بشر می‌داند ... بر همین مبنا همه انسان‌ها در نجابت، شأن و ماهیت برابرند، بدون تمایز در نژاد، جنسیت یا دین؛ و با هم در دسته‌هایی از حقوق مشترک‌اند، از جمله: خوراک، پوشاک، مسکن، مباحث حقوقی و قضایی، و حتی مباحث مربوط به حقوق زنان. البته این حقیقت فقط به واسطه کلمه متجسد و رازآلود خدا مشخص می‌شود ... مسیح، به واسطه الهام راز پدر و محبتش، این راز را به طور کامل از انسانی به انسانی دیگر الهام می‌کند (The Pontifical Commission Justitia et Pax', 1988: 21).

از این‌رو رویکرد کلیسای کاتولیک در این زمینه رویکردی مبنایی محسوب می‌شود. موضع‌گیری‌های پاپ‌ها در مقاطع مختلف تاریخی مبین این نکته است. پاپ ژان

بیست‌وسوم معتقد است در سنت جدید کلیسا مطلبی مبنایی حکم‌فرما است و آن اثبات قطعی و دفاع محکم از شأن و حقوق افراد است (نک: Villa-Vicencio, 1992). بر همین مبنا، کتابی با عنوان *Paceam In Terris* نگاهت و در آن از تمام شاخصه‌های حقوق بشری، که در اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است، کاملاً حمایت کرد (Ziebertz & Sterkens, 2018). پاپ ژان پل دوم در این زمینه معتقد است:

این حقیقت که ما در واقع مدیون بشر هستیم، ابتدا و در درجه اول حقیقتی درباره بشر است ... این نکته در هر انسان‌شناسی‌ای یافت می‌شود و کلیسا نیز هرگز کشف دقیق‌تر و عمیق‌تر آن را متوقف نمی‌کند. از نظر من، تمام مباحث حقوق بشری مرتبط است به مسئله شأن انسان، رضایت‌مندی از نیازهای ضروری انسان، عمل به آزادی‌های او، و ارتباطش با دیگران (Villa-Vicencio, 1992: 4).

بر همین مبنا هولنباخ می‌گوید شأن انسان، حقیقتی انتزاعی و سماوی نیست؛ بلکه امری است که متمرکز بر اوضاع و احوال زندگی فردی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسان است و بررسی سیر تاریخی تعالیم پاپ‌ها فرآیندی از کشف و معرفی این تعالیم در موضوع شأن انسان را نشان می‌دهد؛ مباحثی که از آن با عنوان «شرایط حقوق بشر» تعبیر می‌شود (Hollenbach, 1979: 68). در دنیای معاصر نیز، رویکردهای جدید پاپ فرانسیس، همچون حمایت از فقرا و افراد در حاشیه، توجه به پیمایش داده‌ای، تشکیل شوراهای و جلساتی در موضوعات مرتبط با خانواده، احیای گروه‌های سلسله‌مراتبی و تصمیم‌ساز ملی و بین‌المللی حاکی از نگرانی‌های او برای ارزش‌های گروهی بشری است که در راستای مباحث حقوق بشری محسوب می‌شود (Ziebertz & Sterkens, 2018: 5).

در میان شوراهای مسیحی، شورای واتیکانی دوم که در ۱۹۶۵ تشکیل شد توجه ویژه‌ای به مقوله حقوق بشر داشته است. این شورا اعلان کرد: «داشتن حق آزادی دینی اساسش به شأن والای شخصیت انسان برمی‌گردد، همان‌گونه که این شأن از طریق کلمه الهام‌شده خداوند و عقل به‌تنهایی نشان داده می‌شود» (Vatican Council II., 1965: 2). این شورا تمام حوزه حقوق بشر را با هسته اصلی ایمان مسیحی مرتبط می‌کند. همچنین، در

۱ / پژوهش‌های ادیبانی، سال دهم، شماره بیستم

۳ / پژوهش‌های ادیبانی، سال دهم، شماره بیستم